

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عرض شد که مرحوم آخوند در اینجا در وجه تسمیه واجب الوجود به واجب الوجود بالذات و در وجه تسمیه ممکن الوجود به امکانی که متعارف عرفی هست و همین طور در امتناع، ایشان يك بیانی فرمودند: و فرمودند: که در بحث تقسیم مفاهیم به مواد ثلاث، وجوب و ضرورت و امکان و بالطبع مفاهیم به واجب و ممکن و ممتنع تقسیم شدنشان بر اساس تقسیم اولیه است. اما بر اساس نظر عقلی خود ماهیت و مفهوم آن، اگر منقسم بشود انقسامش یا به امکان و یا به امتناع است. یعنی یا به ممکن و یا به ممتنع تقسیم می شود و الا واجب الوجود بالذات ماهیت ندارد. بناءً علی هذا، با نظر عقلی و وجه برهانی واجب الوجود بالذات از تقسیم خارج است.

همین طور امتناع، گرچه امتناع به ماهیات و به مفاهیم متعلق است یا به بخش مهم آنها شامل می شود ولی چون بحث وجود در امتناع نیست از دایره بحث خارج است

مرحوم آخوند فرمودند: که دأب ما بر این است که در ابتدای امر عناوین و تصدیرات خودمان را با آن فهم متعارفِ عرفی مطرح کنیم و بعد در مقام برهان و در مقام دلیل به مفاهیمی و معانی ای برسیم که ممکن است آن معانی با عناوین بحث ما و با آن تصدیرات منافات داشته باشد به جهت انس با مطلب که تقسیم وجود را به، مفاهیم واجب الوجود و ممتنع الوجود و ممکن الوجود می دانستند.

گرچه در بحث واجب، واجب را هویت او و ماهیت او را عین هویت او و هویت او را عین عینیت او و عینیت او را عین وجود می دانیم بنابراین ماهیت در واجب الوجود معنا ندارد. تا آن ماهیات قسم برای ممکن الوجود و ممتنع الوجود باشد.

و همین طور در بحث امکان مطلب به همین قسم است چون امکان به حسب نظر ابتدائی و متفاهم عرفی اطلاق می شود بر ماهیتی که صرف نظر از وجود و عدم خارجی او؛ عقل او را لحاظ می کند و مصداق برای حمل موجود و یا معدوم در ظرف ذهن و در ظرف تصور می باشد.

یعنی به لحاظ وجود خارجی عقل او را
متساوی الطرفین بالنسبه به وجود و بالنسبه به عدم
می داند ذهن وقتی که زید را تصور می کند از زید لا
اقتضائیتِ بالنسبه به وجود و عدم انتزاع می کند، زید
عدم الاقتضاء بالنسبه به وجود و بالنسبه به عدم
است. یعنی مفهوم و ماهیت زید ابدأً استجلاب
وجود را نمی کند،. غیر از ماء است که سیلان را
استجلاب می کند و غیر از نفس واجب است که
وجود را استجلاب می کند و غیر از اجتماع نقیضین
است که امتناع را استجلاب می کند. و غیر از قضایای
حقیقه هستند که نفسِ تصور موضوع استجلاب
محمول را می کند قضایای حقیقه مرکبه. و همچنین
ماهیت زید غیر از فرض کنید که مثلث است که
استجلاب زوایای ثلاث را می کند.

ماهیت زید هیچ وجودی را به طرف خود
نمی کشد و متساوی الطرفین بالنسبه به وجود و به
عدم است. این را ما ممکن می گوئیم بعد ایشان
می فرمایند: که در مقام دلیل و برهان وقتی که وارد
می شویم ماهیتی را ما در نظر می گیریم که این ماهیت

هنوز وجود خارجی ندارد و هنوز در خارج تحقق ندارد.

و یک وقت ماهیتی را در نظر می‌گیریم که در خارج تحقق دارد مانند زید که در اینجا نشسته، وجود عارض بر او و عارض بر ماهیت او شده و با او در عالم اعیان متحد شده است حالا این ماهیت زید را که شما در نظر می‌گیرید، این ماهیت را به لحاظ وجود که در نظر نمی‌گیرید! خود ماهیت را معرّای از وجود و عدم در نظر می‌گیرید و بعد در قضیه حملیه وجود را بر او عارض می‌کنید و می‌گوئید زید موجود. اینکه می‌گوئید زید موجود زید به شرط محمول را که در نظر نمی‌آورید زید تنها را در نظر می‌آورید و بعد محمول را بر او حمل می‌کنید، می‌گوئید زید، حالا، موجود.

پس این زید می‌شود چه؟ این می‌شود تساوی الطرفين بالنسبه به وجود و عدم و بعد شما وجود را و یا عدم را بر او حمل می‌کنید می‌گوئید زید معدوم. حالا اگر فرض کنید من باب مثال ماهیت زید را در خارج می‌خواهید در نظر بگیرید. الآن زید

ممکن الوجود نیست، زید؛ وجود برایش ضروری است. زیرا هر جا که وجودی باشد، ثبوت وجود در آنجا ضرورت دارد. چه اینکه وجود بالذات و یا بالغیر حضور داشته باشد فرق نمی کند. اما وقتی زید موجود شد در خارج آیا وجود باز بالنسبه به این تساوی الطرفین است؟ دیگر تساوی الطرفین نیست. و ضروری الثبوت ضروریات ثبوت است وقتی این کتاب در اینجا هست وجود برای این کتاب ضرورت بالغیر دارد.

و این یک مسأله بسیار مهمی است که خیلی ها در اینجا دچار غلط شده اند من الجملة مرحوم آخوند که در بحث اضلال و اشعه ضلیه حقیه و در مقام علیت نسبت به معلول این مطلب را بیان می کند. اتفاقاً بوعلی هم به همین مطلب اشاره ب می کند که وقتی وجودی در خارج تحقق پیدا کرد دیگر وجود و ثبوت برای او ضرورت دارد. و ترجیح پیدا کرده است و اگر زید در خارج نباشد، عدم برای او ضرورت دارد. و ما به علت آن کار نداریم که آیا علت هست یا نه. ما می خواهیم بگوئیم که آیا با عدم

العله آیا وجود برای یک ماهیتی ضرورت دارد یا ندارد؟^۱

و این همان بحثی است که در منظومه شد که امکان ذاتی، هیچ‌گاه از ماهیت حتی در ظرف وجود سلب نمی‌شود. یعنی حتی اگر فرض کنید که یک ماهیتی موجود شد امکان ذاتیش تبدیل به ضرورت هر دو طرفین نمی‌شود. یعنی واجب الوجود نمی‌شود. و در امکان ذاتی و ممکن بالذات خودش باقی می‌ماند.

یک وقتی ما بحث می‌کنیم راجع به ماهیتی که هنوز وجود ندارد یا علم به وجود او نداریم، آن ماهیت را تصور می‌کنیم و تساوی الطرفین وجود و عدم را بر او حمل می‌کنیم می‌گوئیم ما ماهیت

^۱ سؤال: ماهیت موجوده را شاید به ما هی تصور می‌کنند نه اینکه به لحاظ این که موجود است.

جواب: ببینید الآن یک ماهیتی موجود است. خو ما می‌خواهیم بگوئیم آیا الآن وجود برای ماهیت ضرورت دارد یا تساوی الطرفین است؟ و ما نمی‌توانیم بگوئیم تساوی الطرفین است.

سؤال: وقتی این سؤال را می‌کنیم یعنی نظر به خود ماهیت می‌کنیم؟
جواب: بحثی که در اینجا هست یک بحث کلی است. و آن بحث این است که آیا ماهیت حتی در ظرف وجود آیا امکان ذاتی از او سلب می‌شود یا نمی‌شود؟

متساوی الطرفین است بالنسبه به عروض وجود بر او
یا بالنسبه به عروض عدم بر او.

فرض کنید انسان سه کله، انسان چهار دست.

آیا هم چنین انسانی در خارج هست یا در خارج
نیست. اصلاً ما کاری به وجود و عدم نداریم که الآن
هست یا نیست. ما در مقامِ تصورِ ماهیت
بحث می‌کنیم.

حالا اگر یک ماهیت موجوده مثل کتابی که

الآن در جلوی من هست آیا ماهیت این کتاب
متساوی الطرفین است بالنسبه به وجود و عدم، یا نه
ضروری الطرفین است و معنا ندارد بگوئیم ماهیتی
که در خارج هست این ماهیت بالنسبه به وجود و
عدم متساوی الطرفین است.

سیه روئی ز ممکن در دو عالم *** جدا هرگز

نشد، و الله اعلم

سیه روئی یعنی امکان. یعنی وقتی که یک

شیء حتی در خارج هم که وجود دارد، باز این سیه
روئی بر چهره او حک شده و آن سیه روئی عبارت
است از امکان ذاتی و امکان ذاتی یعنی این که یک

شیء بالنسبه به وجود و عدم تساوی الطرفین است. باید عنایت از غیر بیاید و وجود را به او افاضه بکند پس این سیه روئی را بر چهره خود دارد حتی در ظرف وجود. یعنی اگر شما وجود این کتاب را از او بگیری باز این ماهیت داخل در عالم اعدام می شود. پس بنابر این صحبت در ماهیت این نیست که هنوز نمی دانیم وجود بر او عارض شده یا نشده، نه، بحث امکان ذاتی ماهیت، این بحثی است که همراه با ماهیت است هم در ظرف عدم و هم در ظرف وجود. در هر دو ظرف عدم و وجود ما می گوئیم این ماهیت با خودش الی الأبد امکان ذاتی را یدک می کشد حتی اگر خداوند هم مهر الی الأبد الآباد وجود به این ماهیت بزند باز این سیه رویی را در همه عوالم وجود دارد و برای ابد این امکان ذاتی همیشه با او هست.

اشکال در این است که وقتی که ما این ماهیت موجوده را متصّف به تساوی الطرفین به وجود و عدم می کنیم چطور با لحاظ وجود باز می گوئیم این ماهیت متساوی الطرفین است به نسبت به وجود و عدم است وقتی یک ماهیتی در خارج هست

نمی‌توانیم بگوئیم تساوی الطرفین به نسبت وجود و عدم است. یک وقت شک در وجودش داریم می‌گفتیم این ماهیت با شک در وجود به نسبت به وجود و عدم است ولی وقتی جلوی چشمان هست و این ماهیت را داریم می‌بینیم حمل وجود بر این ماهیت ضروری است، ولی این ضروری الوجود را بالذات ندارد و این ضروری الوجود را به تدلی و به اتکاء و به اضافه اشراقی به غیر دارد و همه اینها را قبول داریم ولی بالأخره الآن وجود بر این ماهیت چضرورت دارد.

این اشکالی است که مرحوم آخوند م به بحث و تعریف تساوی الطرفین به نسبت به ماهیت می‌کنند که ماهیت تا وقتی که علم به مصداق خارجی آن نداشته باشیم این مسأله تساوی الطرفین برای امکان ثابت است. می‌گوئیم الممكن ماهو، الممكن ماهو یتساوی الطرفین بالنسبه الی الوجود و بالنسبت الی العدم می‌باشد.

ولی وقتی که ما علم به مصداقیت در خارج را داریم و با چشم خودمان می‌بینیم که این ماهیت

در خارج هست نمی‌توانیم بگوئیم این ماهیت
متساوی الطرفین است

پس بنابراین از کلام قوم استفاده می‌کنیم که
فرمودند: عالم تعینات که ما سوی الله است در همه
حال از احوال و در همه وقت از اوقات، از امکان
ذاتی و از اضله و اشعه سلب نمی‌شود معنایش
افتقار ذاتی است.

پس الممكن ما هو، الممكن ما هو مفتقراً ذاتاً
الی الجاعل، الممكن ما هو مفتقراً ذاتاً الی الفاعل، که
این تعریف برای امکان در همه حال از احوال باقی
می‌ماند.

اگر فرض کنید نمی‌دانیم این ممکن موجود
است یا موجود نیست باز این تعریف برای ممکن
است زیدی که نمی‌دانیم هست یا نه ما هو؟ در
جواب می‌گوئیم ما هو مفتقراً الی الجاعل و زیدی که
الآن هم هست ما هو؟ ما هو مفتقراً الی الجاعل.^۱

^۱ سؤال: یعنی امکان ذاتی برگشت به امکان فقری دارد؟

جواب: بله امکان فقری همان امکان ذاتی است یعنی امکان ذاتی را که
تساوی الطرفین تا به حال معنا می‌کردیم این امکان ذاتی را به معنای امکان
فقری می‌گیریم یعنی افتقار به علت دارد

سؤال: امکان ذاتی نسبت به حاق ماهیت و مفاهیم ذهنیه می‌باشد و امکان

مثلاً وقتی خدا در خارج واجب به ذات شد ماهیت ندارد تا واجب باشد یا اینکه ممکن باشد. یعنی وقتی بحث در واجب الوجود کردیم که وجوبش عین وجود است و وجودش عین وجوب است و وجود از آن ذات انتزاع می‌شود بدون ملاحظه انضمامی و بدون ملاحظه حیثیت تقیدیه ما از خود ذات انتزاع وجوب می‌کنیم مثل اینکه ما انتزاع زوایای ثلاث را از نفس مثلث می‌کنیم و کار نداریم به اینکه این مثلث در خارج وجود پیدا کرده یا اینکه وجود پیدا نکرده یعنی با تصویر مثلث از آن انتزاع زوایای ثلاث خواهد شد، و با تصور مربع در ذهن بدون هیچگونه ملاحظه انضمامی و بدون ملاحظه هیچ حیثیتی انتزاع زوایای اربع خواهد شد.

و در مقام انتزاع وجود از ذات حق تعالی

فقری نسبت به وجود خارجی ماهیت است.

سؤال: مگر این دو اطلاق نمی‌کنند؟

جواب: بحث در مقام تقسیم ماهیات من حیث هی هی است که تساوی الطرفين در اینجا صادق است؛ اما در مقام برهان به لحاظ وجود خارجی نگاه می‌کنیم و آن تقسیمی که از ماهیات کردیم به الماهیه إمّا واجب الوجود، إمّا مُمتنع الوجود و إمّا متساوی بالنسبه الی الوجود به نسبت الوجود و العدم، تساوی در وجود خارجی نمی‌آید چون وقتی یک ماهیت وجود خارجی پیدا کرد متساوی الطرفين دیگر معنا ندارد.

وجود را انتزاع می‌کنیم

ولی در مقام استدلال خارجی و برهان بر
وجود بحث مفاهیم کنار می‌رود چون خدا ماهیت
ندارد. و ماهیت او هویت و علیت اوست که مساوی
با وجود است

حالا در عالم خارج امکان افتقاری امکان ذاتی
همان امکان افتقاری است مطرح می‌شود یعنی ماهیتی
که در خارج هست ما این ماهیت را به تساوی الطرفین
به نسبت به وجود و عدم تعریف نمی‌کنیم این ماهیت
را به افتقار ذاتی او تعریف می‌کنیم یعنی می‌گوئیم هذا
الكتاب ممکنٌ مفتقراً ذاتاً الى الجاعِل یعنی امکان را به
این معنا بر معنای افتقار ذاتی بر کتاب حمل می‌کنیم نه
امکان را به تعریف اول که متساوی الطرفین است پس
بنابراین برای امکان باید يك معنای دیگری فرض کنیم
که آن معنا با این مصداق بسازد و آن معنا افتقار ذاتی
است و آن افتقار ذاتی با این کتاب هست این کتاب چه
باشد و چه نباشد می‌گوییم: الهايه مفتقراً ذاتاً الى
الجاعِل و این معنای دیگری است که مرحوم آخوند در

^۱ جواب: سر جریان این کتابها خیلی بازی در می‌آورند. جلد شانزده، هفده، هجده، به اصطلاح امام شناسی و خلاصه می‌گویند نمی‌شود. بله همان جلد شانزده و هفده که گفتند. نمی‌شود و بعد خلاصه مخصوصاً جلد هیجده ایشان یک مطالبی داشتند. امام گفتن که امام را به معصوم باید گفت و در تعبیر انسان لحاظ کند و بیخود تعبیر نباید بیاورد برای هر کسی، هر کسی یک حدی دارد ایشان واقعاً کلمات ایشان خیلی برای ما راه گشا است حتماً گفتند مثل اینکه غرض می‌شود حضورتان ایشان می‌دانستند که دیگر خیلی دیگر این دنیا جلد هیجده را نوشتند والا این عباراتی که توی این هست خیلی عباراتش دیگر خیلی تند است که بله ایشان باید جواب بدهند از این چیزها به همین مسائل راجع به این مسائل باید پاسخگو باشند خوب خیلی عبارت تندی است.

سؤال: چاپ نشده.

جواب: چاپ که شده متوقف کردند اطلاعات متوقفش کرده.

سؤال: توی این تعبیر اوضاع هم اجازه ندادند.

جواب: نه این مسأله به اوضاع کار ندارد حالا خیلی الآن زود است برای این کار، خیلی زود است سالها به نظر من بایستی بگذرد تا آماده بشود البته من به اخوی گفتم: یک مقداری از عباراتش را تغییر بدهیم و اگر آنها چیز می‌کنند عباراتش را یک قدری سبک بکنیم حالا آنها تا چه حد موافقند بنظر می‌رسد ایرادی نگیرند اگر عبارت تغییر پیدا بکند همان معنا برسد منتهی با یک عبارت ملایم تر.